

زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران^۱

○ هنوز چند ماهی از قیام ۱۳۵۷ نگذشته بود که دستگیری نیروهای سیاسی آغاز شد. اما اوج دستگیری‌ها از بهمن ۱۳۵۹ به‌هنگام برگزاری بزرگداشت قیام سياهکل در میدان آزادی تهران و سپس بعد از جریانات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود.

نحوه دستگیری متفاوت بود؛ برخی به‌شکل دسته‌جمعی با یورش پاسداران در خیابان‌ها دستگیر و با اتوبوس و مینی‌بوس به یکی از زندان‌های تهران منتقل می‌شدند.

بیشترین بار زندانی را در تهران زندان‌های اوین، کمیته‌عشرت آباد، کمیته مرکزی بهارستان و کمیته مشترک سابق (بند ۲۰۰۰) برعهده داشتند. در این سال به علت کثرت دستگیری‌ها، از سینماها، فروشگاه‌های بزرگ و حتی بیمارستان‌ها به عنوان زندان و برای بازجوئی‌های اولیه استفاده می‌شد. از جمله: زیرزمین سینما عصرجدید، فروشگاه بزرگ ایران و بیمارستان و زایشگاه پیمان در شمال ایران.

- دومین شیوه، دستگیری دانش‌آموزان در مدارس به‌هنگام امتحانات تجدیدی شهریور ماه بود. طاهره یکی از زندانیانی که تنها اعلامیه و روزنامه خوانده بود، می‌گفت: موقع امتحانات تجدیدی پاسداران به مدرسه آمدند. مدیر از پشت بلندگو اسامی ۵۶ نفر را خواند. همه ما به اوین منتقل شدیم. طاهره ۲۵ روز بعد از دستگیری به حکم گیلانی حاکم شرع اوین اعدام شد.

- سومین شیوه، دستگیری جمعی کارگران در کارخانه‌ها به جرم فعالیت سیاسی بود. به‌طور مثال در کارخانه قرقه زیبا در سال ۱۳۶۰، پنجاه کارگر را



دستگیر کردند. از این عده تنها یک پسر ۱۷ ساله بعد از دو هفته به کارخانه برگشت، اما وضع روحی بسیار بدی داشت. با کسی حرف نمی‌زد. چنان حالش وخیم شده که بعد از یک ماه، دیگر به کارخانه بازنگشت.

- چهارمین شیوه، دستگیری افراد در منازل بود، خانه و اطرافش مورد محاصره پاسداران قرار می‌گرفت. در موارد زیادی حتی از آریبی‌جی نیز استفاده کردند. اگر فرد یا افراد مورد نظر را در خانه نمی‌یافتند، سایر افراد خانه به گروگان گرفته می‌شدند. برای مثال مادر نعمتی که پسرهایش را از پشت بام فراری داده بود به اوین منتقل گردید. پستان‌هایش را با این توجیه که شیر حرام به بچه‌هایش داده و آنها سیاسی شده بودند، با کابل مورد شکنجه قرار دادند.

- از سال ۱۳۶۰ به بعد، دستگیری به قدری وسیع بود که در هر مکانی امکان دستگیری وجود داشت. در تمام شهرها و روستاها و جاده‌های ایران حکومت نظامی اعلام نشده‌ای برقرار بود و پاسداران در همه جا حضور داشتند. حتی ظاهر افراد و نحوه پوشش آنها سبب مشکوک شدن پاسداران و نهایتاً دستگیری می‌شد. برای مثال برای پسران صورت تراشیده و تمیز، بدون ریش و داشتن سبیل؛ و برای دختران، ساده‌پوشی و نداشتن آرایش سبب ایجاد شک در پاسداران می‌شد. قابل ذکر است که بسیاری از دستگیرشدگان تا سال‌ها به عنوان مشکوک در زندان‌ها به سر می‌بردند.

ترکیب سنی و وضعیت تحصیلی دستگیرشدگان

در مقاطع مختلف، ترکیب سنی زندانیان متفاوت بود. در سال ۱۳۶۰ از دختر بچه‌های ۱۲ ساله تا زنان ۷۰ ساله در زندان بسر می‌بردند. اما اکثریت زندانیان را دانش‌آموزان تشکیل می‌دادند و سن آنها زیر ۲۰ سال بود. می‌توان گفت در این سال میانگین سنی زندانیان بین ۱۶ تا ۱۷ سال بود.

- از نظر تحصیلات، بیشترین درصد را دانش‌آموزان با تحصیلات زیر دیپلم تشکیل می‌دادند. به ترتیب بعد از آنها دانش‌جویان، زنان تحصیل کرده شامل معلمان، پزشکان و کادر پزشکی و کارمندان دولت، سپس کارگران و زنان خانه‌دار و مادران مسن بودند که در بین این دو دسته آخر، افراد کاملاً بی‌سواد هم وجود داشت. در سال ۱۳۶۰ به طور متوسط روزانه ۲۵ تا ۳۰ نفر به زندانیان

هر بند اضافه می‌شد. اما تا مدت‌ها سهمیه غذای این بندها تغییر نمی‌کرد و زندانیان همواره گرسنه بودند. در آپارتمان‌های اوین در سال ۶۰ ازدحام زندانی به گونه‌ای بود که به علت کمبود هوا زندانیان بی‌حال می‌شدند. در بندهای عادی اوین، شش اتاق وجود داشت که در سال ۶۰، اغلب تا پانصد زندانی را در هر بند جای می‌دادند.

- در این سال، هفته‌ای یک‌بار حمام که شامل یک دوش بود از صبح تا عصر گرم می‌شد و زندانیان مجبور بودند همگی در این فاصله حمام کنند. زندانیان زن از چادرهای خود به عنوان حوله استفاده می‌کردند و ماه‌ها با همان یک‌دست لباس که به هنگام دستگیری نشان بود به سر می‌بردند. همین امر باعث شیوع شپش و بیماری‌های پوستی بین آنها شد. روزانه دو بسته نوار بهداشتی به هر بند می‌دادند. زنان و دخترانی که حتی لباس زیر برای عوض کردن نداشتند، مجبور بودند از تکه‌های لباس خود به جای نوار بهداشتی استفاده کنند.

سهمیه غذای روزانه شامل یک عدد نان لواش، یک حبه قند و یک تکه کوچک پنیر بود. سهمیه نهار هم آن‌قدر کم بود که کسی سیر نمی‌شد. این ترکیب جمعیت را رژیم با کشتارهای سال ۱۳۶۰ تعدیل کرد. اما در سال‌های مختلف با اوج‌گیری مجدد دستگیری‌ها، ترکیب جمعیت و وضعیت غذا در زندان‌های مختلف متفاوت می‌شد.

وضع بهداشت در زندان

شرایط بهداشتی بندها اسفبار بود. افراد شکنجه شده بدون هیچ‌گونه مراقبت بهداشتی به بندها فرستاده می‌شدند. گاه تمام فضای بند، از بوی تعفن پاهای چرک کرده، قابل تنفس نبود. چون تا مدت‌ها زندانیان از داشتن وسایل بهداشتی محروم بودند. بیماری‌های مختلف از جمله بیماری‌های عفونی زنان، قارچ پوستی و کچلی شایع شده بود. به علت نداشتن مسواک بوی بد دهان، زندانیان را آزار می‌داد. به دلیل وضعیت بد غذا و عدم تحرک، بیماری‌های گوارشی، کولیت روده، هموروئید و خونریزی‌های شدید معده، دندان‌های ناسالم، عفونت چشم، افت میزان دید و به دلیل استفاده کردن از کافور در غذا و

چای، اختلالات هورمونی در بسیاری از زندانیان ایجاد می‌شود. به طوری که برخی از زنان زندانی تا سال‌ها عادت ماهانه نمی‌شدند و همین امر موجب چاقی بیمارگونه، اختلالات عصبی، بی‌خوابی، پرخاشگری و غیره در آنها می‌شد. اختلالات روانی و افسردگی ناشی از شرایط زندان و فشارهای آن تعدادی از زندانیان را به خودکشی سوق داد و زندان، شرایط این امر را تسهیل می‌کرد. به طور مثال مهین که در سال ۶۲ شرایط سخت تخت‌های حاج داوود را از سر گذرانده بود، دچار اختلالات روانی شده بود و مرتباً دست به خودکشی می‌زد ولی در اثر مراقبت‌های ۲۴ ساعته و شیفتی دوستان هم‌بندش، ماه‌ها در بند، تحت مراقبت قرار داشت. او را یک شب به بهداری بردند و فردا مرگش را در اثر خودکشی به خانواده‌اش اعلام کردند.

بازجویی و انواع شکنجه

در مراحل بازجویی برای گرفتن اعتراف از شیوه‌های مختلف شکنجه استفاده می‌شد که شامل ضربات با کابل بر کف پا، پشت و در مواردی کف دست، قیان کردن، آویزان کردن، نشان دادن اجساد اعدام شدگان و کسانی که به هنگام دستگیری در خانه‌های تیمی و خیابان‌ها جان باخته بودند، اعدام‌های مصنوعی، به شکلی که تمام مراحل اداری قبل از اعدام، حتی نوشتن مشخصات بر کف پا، بردن به محل اعدام، انداختن طناب دار به گردن زندانی و یا تیراندازی پراکنده انجام می‌گرفت. برای مثال در سال ۱۳۶۷ زندانی زنی را به همراه همسرش به محل دار زدن بردند. ابتدا با انداختن طناب دار به گردن همسرش، جلوی چشم او دارش زدند. سپس طناب دار را به گردن وی انداختند. او بی‌هوش شد اما بعد خود را زنده یافت. زنده به‌گور کردن مصنوعی برای گرفتن اعتراف در سال ۱۳۶۰ مورد استفاده قرار می‌گرفت.

شکنجه بستگان در حضور یکدیگر از جمله زن و شوهر و مادر و فرزندان... شکستن استخوان دست و پا و سوزاندن بدن زندانی با آتش سیگار. هر دو مورد با نیش قبر قانونی اسماعیل رودگریان در آمل اثبات گردید. شکستن دندان‌ها به همراه فحاشی و دادن نسبت‌های زشت، هم چنین پخش مداوم نوارهای قرآن، نوحه و عزاداری با صدای گوشخراش که به دو دلیل انجام می‌گرفت: یکی

شکنجه روانی زندانی و دیگری تحت الشعاع قرار دادن صدای کسابل و فریاد شکنجه شونده‌گان، از شیوه‌های رایج بود. نازنین دختری که اشتباهی به جای فرد دیگری دستگیر شده بود، در زیر شکنجه دچار خونریزی کلیه شد و کارش به دیالیز کشید، فک و کتف وی به شدت آسیب دید به نحوی که نتوانست سلامتش را بازیابد. وی قادر نبود حتی بسته کوچکی را حمل کند. اگر می‌خندید فکش در می‌رفت و همواره به دلیل عفونت کلیه دچار تب بود. وی را که اشتباهی دستگیر کرده بودند، حاضر نبودند بدون مصاحبه آزاد کنند. چند مورد تجاوز به زنان و دختران در زمان بازجویی نیز گزارش شده است.

وضعیت دادگاه‌ها در زندان

در سال ۱۳۶۰ زندانیان پسر و دختر دسته جمعی به دادگاه برده می‌شدند و گیلانی بدون دیدن آنها و خواندن متن کیفر خواست، تنها زیر لیست حکم اعدام را امضاء می‌کرد. یکی از این موارد حکم اعدام ۹۶ زندانی بود که با امضای گیلانی به اجرا درآمد. گیلانی عامل اعدام هزاران زندانی، حتی حکم اعدام پسران خود را نیز امضاء کرده بود. اعدام‌ها معمولاً به هنگام شب در تپه‌های اوین، پشت بندها به اجرا درمی‌آمد و زندانیان از شمارش تیرهای خلاص به تعداد اعدامی‌های هر روز پی می‌بردند. در بسیاری از شب‌های شهریور و مهر ۱۳۶۰ زندانیان بند ۲۴۶ زن، ۱۲۰ تیر خلاص را شمارش کرده‌اند. گاه بدون ذکر نام، تعداد معینی از زندانیان، از میان جمع زندانیان برای اعدام انتخاب می‌شدند. هرگاه لیست مشخصی همراه پاسدار مربوطه بود، اگر فردی به دلیلی در بند حضور نداشت، فرد دیگری را به جایش برای اعدام انتخاب می‌کرد.

اعدام‌های دسته‌جمعی در سال ۱۳۶۷ نیز، در تمام زندان‌های ایران به‌خصوص اوین و گوهردشت در مورد زندانیان سیاسی زن و مرد به اجرا درآمد و طی آن هزاران زندانی به‌دار آویخته شدند. اجساد اعدام‌شدگان توسط کانتینر به گورستان‌ها منتقل گردید. بعد از سال ۱۳۶۰ دادگاه‌ها برای افراد به‌طور جداگانه تشکیل می‌شد. اما بدون وکیل و با چشم‌بند انجام می‌گرفت و حدود ۵ دقیقه طول می‌کشید.

قابل ذکر است که تا سال‌ها، کودکان بسیاری به همراه مادرانشان در زندان به سر می‌بردند. این کودکان برخی به هنگام دستگیری پدر و مادرشان به زندان آورده شدند. تعدادی نیز که مادرانشان به هنگام دستگیری حامله بودند، در زندان به دنیا آمدند. البته بعضی از زنان حامله امکان به دنیا آوردن فرزندانشان را نیافتند و با وجود حامله بودن اعدام شدند. به عنوان نمونه زری نوذری، کودکان زندانی در شرایطی غیرانسانی به سر می‌بردند. آنها از لحظه دستگیری مادر در معرض شکنجه‌های روانی قرار داشتند. آنها شاهد شکنجه‌های مادرانشان بودند و زمانی که با مادر در سلول انفرادی به سر می‌بردند، وقتی پاسدار در سلول را باز می‌کرد تا مادر را برای بازجوئی ببرد، کودک خردسال که می‌دانست چه چیزی در انتظار مادر است، از ترس شکنجه مادر، با گریه و التماس از او می‌خواست به بازجوئی نرود و نزدش بماند. یکی از زندانیان زن می‌گوید: پسر چهار ساله‌ای را به درون سلولم هل دادند. وقتی به طرفش دویدم تا در آغوش بگیرم، مرا پس زد و با گریه گفت: "نه! نه! اگر مرا بغل کنی، مامان رو می‌برند و به پاهاش می‌زنند. پاهاش خونی است." حالت کودک غیرقابل وصف بود و هر دو می‌گریستیم.

نادر پسر کوچکی که در بند زنان زندگی می‌کرد، به عنایت این که مادرش ملاقات نداشت مدت‌ها مردی را ندیده بود. وقتی پاسداری برای تعمیر لوله‌های ترکیده به بند آمد، به محض مشاهده او، فریاد کشان به انتهای بند گریخت. او با گریه می‌گفت: "خاله صورتش مو داره. لولو! لولو! به همین دلیل این کودک را ابتدا به دفتر بند و سپس به شعبه بازجوئی برای ارشاد بردند.

- کودکان برای شناسایی مادران و پدرانشان و حتی افرادی که به خانه آنها رفت و آمد می‌کردند، مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفتند. به‌طور مثال آلبوم عکس خانوادگی را به پسر ۵ ساله‌ای نشان می‌دادند و از او می‌پرسیدند اسم عمو یا خاله چیست؟ پسر برای مقاومت در مقابل این فشار روحی فریاد می‌کشید و پاسخ نمی‌داد.

در مواردی کودکان شیرخوار را از مادرانشان جدا می‌کردند و به مادر می‌گفتند: "بچه‌ات را به یک خانواده حزب‌اللهی داده‌ایم." یا به پرورشگاه

سپرده‌ایم با این ترفند و ایجاد فشار روحی می‌خواستند مقاومت مادر را درهم بشکنند.

وضع بهداشتی کودکان در زندان

وضع بهداشت کودکان با توجه به آسیب‌پذیری آنها در برابر میکروب‌ها و شرایط غیربهداشتی بندها بسیار اسفبار بود. علی‌رغم تمام تلاش‌هایی که مادران و سایر زندانیان برای مراقبت از کودکان به عمل می‌آوردند، آنها به انواع بیماری‌ها، از جمله بیماری‌های خاص بزرگسالان دچار می‌شدند. برای مثال مریم دختر یک ساله‌ای که ۶ ماه را در سلول انفرادی با مادرش سر کرده و اغلب در سلول تنها می‌ماند، علاوه بر این که برای شنیدن کلمات تنها از لب خوانی استفاده می‌کرد در بند زنان به قارچ رحم و عفونت مثانه دچار شد و تا مدت‌ها بعد از خروج از زندان و مداوای مداوم کاملاً بهبود نیافته بود.

به هنگام بیمار شدن کودکان از بردن به موقع آنها به بهداری طفره می‌رفتند. به نحوی که جان آنها به خطر می‌افتاد. در یک مورد دختر خردسالی را که دچار آنژین شده بود آنقدر دیر به بهداری بردند که مجبور شدند او را زیر چادر اکسیژن نگه دارند.

وضع بهداشت روانی کودکان

از این نظر آن‌ها در شرایط نامساعدی به سر می‌بردند و مجبور به تحمل آن بودند. دیدن شکنجه پدر و مادر، شنیدن فریادهای شکنجه‌شوندگان، هراس از دست‌دادن والدین، زندگی در بندهای پرجمعیت که دائماً از بلندگوهای آن عزاداری و قرآن پخش می‌شد. استفاده از شیر مادرانی که در شرایط شکنجه و استرس‌های دوران بازجوئی قرار داشتند (البته اگر شیری در پستان‌هایشان باقی مانده بود)، چنان تأثیر ناگواری بر آنها گذاشته بود که اکنون بسیاری از آنها، سال‌ها بعد از رهایی از زندان دچار مشکلات روانی هستند و تحت نظر روان‌پزشکان قرار دارند. محمود پسر چهار ساله‌ای که دچار تشنج عصبی می‌شد و به همراه مادر بی‌سواد و روستائیش که به دلیل فرار برادرش به عنوان

گروگان سال‌ها در زندان نگه داشته بودند، دست‌هایش را مشت می‌کرد، در حالی که به شدت می‌لرزید با گریه می‌گفت: "اعصابم خط‌خطی شده."

کودکان و سرگرمی‌هایشان در زندان

آن‌ها از داشتن اسباب بازی محروم بودند. معمولاً از سطل آشغال و تشت رخت‌شویی به عنوان ماشین استفاده می‌کردند. از داشتن مداد و کاغذ برای نقاشی محروم بودند. چرا که وجود کاغذ و مداد در بند ممنوع بود و تنها ماهی یک‌بار به بند داده می‌شد.

آنها به دلیل نداشتن اسباب‌بازی و زندگی با بزرگ‌ترها، بازی‌های کودکانه‌شان هم رنگ زندان داشت. سهند با دو قوطی شیر و یک تیله بازی می‌کرد. اگر تیله به قوطی نمی‌خورد می‌گفت: "برای تنبیه به سلول انفرادی فرستاده می‌شوی" و تیله را به داخل قوطی شیر می‌انداخت. ناصر خود را در نقش پاسدار تعمیرکار قرار می‌داد. به سر بند می‌رفت و فریاد می‌کشید خواهرها حجابتان را حفظ کنید. برادر فنی وارد می‌شود. گاه حقه‌اش می‌گرفت و زندانیان به طرف چادرهایشان می‌دویدند و او شادی می‌کرد.

گلی دخترکی که جز پاسداران تعمیرکار، مردی را ندیده بود وقتی برای اولین بار به حسینییه اوین برده شد، با مشاهده زندانیان مرد با تعجب و با صدای بلند گفت: "آه چقدر برادر فنی!" و همه خندیدند. روشنگر در اولین ملاقات با پدرش مدت‌ها بعد از دستگیری، در ضمنی که از او می‌ترسید او را خاله صدا می‌زد. عمدتاً کودکان زندانی از مردان هراس داشتند. چون بازجوهای زندان همگی مرد بودند و آنها هم شاهد بازجویی‌ها. در سال ۶۳ بعد از آمدن خبرنگاران خارجی به حسینییه اوین و اطلاع آنها از تعداد زیاد کودکان در زندان و افشای مساله، رژیم بچه‌ها را به خانواده‌های زندانیان سپرد. اما در سال‌های بعد نیز کودکانی در زندان به سر می‌بردند. این بچه‌ها بعد از رهایی از زندان با وجود علاقه و وابستگی شدیدشان به مادر، حتی از آمدن به ملاقات از ترس دستگیری دوباره خودداری می‌کردند.

زنداد و خانواده‌های زندانیان سیاسی

خانواده‌ها یا به پای زندانیان و شاید از جهتی بیش از آنها مورد آزار و شکنجه روانی قرار داشتند. در روزهای ملاقات معمولاً از ساعت چهار صبح از منزل‌ها و مسافرخانه‌ها به سمت زندان حرکت می‌کردند. شهرستانی‌ها نیمه شب و یا روز قبل از شهرستان‌ها به راه می‌افتادند و هزینه زیادی را متقبل شدند. پدرها و مادرها که عمدتاً پیر و بیمار بودند، در این سفرها خطرات جانی، آنها را تهدید می‌کرد. اما همه این مشکلات را تنها به‌خاطر ۱۰ دقیقه ملاقات با فرزندان، آن هم از پشت شیشه و از طریق تلفن‌های تحت کنترل تحمل می‌کردند. آنها همواره در هراس این بودند که آیا این بار فرزندان خود را خواهند دید و یا با بسته کوچکی از وسایل و خبر اعدام آنها مواجه خواهند شد؟ به‌همین دلیل وقتی درهای سالن ملاقات باز می‌شد، خانواده‌ها هراسان به داخل می‌دویدند. آنها توهمی نسبت به رژیم نداشتند و هر بار با ایما و اشاره می‌گفتند در زندان نمایندگان شما را هم می‌کشند.

ملاقات‌ها به ترتیب حرف اول نام فامیلی بود اما اگر از جانب مسئولان سالن ملاقات احساس می‌شد که مادر یا پدری بیمار است و یا بچه کوچک و شیرخواری همراه ملاقات کننده است و یا بر اساس حساسیتی که مسئولین زندان نسبت به زندانی داشتند، ممکن بود ملاقات را از نوبت‌های اول به سری آخر منتقل کنند. همین امر موجب اضطراب دوگانه‌ای هم برای خانواده و هم برای زندانی می‌شد. موقعی که اعضای جوان خانواده از جمله خواهران و برادران زندانی به ملاقات می‌آمدند، مورد آزار قرار می‌گرفتند. پاسداران با بهانه قراردادن نوع پوشش، عدم رعایت حجاب و نوع آرایش موی پسران در ملاقات اختلال ایجاد می‌کردند. مادری را که در سالن ملاقات از شدت تأثر با صدای بلند گریسته بود، به بازجویی بردند و ساعت‌ها با چشم‌پند نگه داشتند. مادران زیادی دستگیر شدند و حتی چند روز آنها را در زندان نگه داشتند تا موجب ترس سایرین شود. آن‌گاه با گرفتن تعهد آنها را آزاد می‌کردند. زندانیان به دلایل مختلف و واهی ممنوع‌الملاقات می‌شدند. اما این مساله به اطلاع خانواده‌ها نمی‌رسید. آنها که با دنیائی از امید به دیدار فرزندان، آمده بودند، از صبح زود تا عصر، در انتظار می‌ماندند و دست آخر بدون ملاقات به

خاتمه کلام

آنچه در این فرصت کوتاه بیان شد، تنها جزئی ناچیز از جنایات رژیم جمهوری اسلامی نسبت به زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها است. بررسی دقیق مسائل زندان متضمن سال‌ها تحقیق و بررسی و سمینارهای متعدد است تا ابعاد آن برای جهانیان گشوده شود. باید توجه داشت که زندان تنها بخشی از شکنجه‌گاه بزرگی است که رژیم جمهوری اسلامی در سراسر ایران برای خاموش کردن هرگونه صدای اعتراض و حق طلب و هر اندیشه مخالف با عقاید و ایدئولوژی خود دایر کرده است. اما این را نمی‌داند که بر سرنیزه می‌شود تکیه کرد اما بر آن نمی‌توان نشست و تاریخ این را ثابت کرده است. از هیئت‌رئیس تا فرانکو، از سوموزا تا شاه ایران. ●



پانویس:

گزارش چند تن از زندانیان سیاسی زن که در سمینار دو روزه هامبورگ، درباره زنان ایرانی، به تاریخ ۱۱ و ۱۲ اکتبر ۱۹۹۷ ارائه شد.

خانه‌هایشان برمی‌گشتند و تا ملاقات بعدی، نگران و مضطرب در انتظار می‌ماندند. خانواده‌ها برای نجات فرزندان خود، از ناچاری به هر روزنه‌ای که فکر می‌کردند، ممکن است تأثیر مثبتی داشته باشد، چشم داشتند. برای مثال اقدام دسته‌جمعی برای دیدار با گالیندویل نماینده حقوق بشر سازمان ملل، که دو بار برای بازدید از زندان‌ها و بررسی وضعیت حقوق بشر به ایران آمد و یا رفتن نزد منتظری، اما در همه این موارد قبل از رسیدن به مقصد، مورد دستگیری، بازجویی و تهدید قرار می‌گرفتند و بازگردانده می‌شدند. آن‌گاه که موفق می‌شدند، به بی‌حاصلی عمل و باورش‌شان به این امر پی می‌بردند. بسیاری از خانواده‌ها که زندانی، تنها نان‌آور خانه‌شان بود و از نظر اقتصادی در فشار قرار داشتند، نه تنها تکیه‌گاه خود را از دست می‌دادند، بلکه ناگزیر می‌شدند نوه‌هایشان را نیز نگهداری کنند و هر بار نیز برای فرزندان‌شان پول حواله نمایند. مادرائی بودند که مجبور شدند در خانه‌های دیگران به رخت‌شویی بپردازند تا این مشکلات را رفع کنند. فشارها و ناامنی حاکم بر زندان‌ها و هراس از دست دادن عزیزان زندانی، خانواده‌ها را وامی‌داشت تا علی‌رغم میل قلبی خود، فرزندان خود را برای پذیرش شرایط زندان جهت آزادی، تحت فشار بگذارند. مسئولین زندان از این فضا بهره‌برداری می‌کردند و خانواده‌ها و فرزندان را در مقابل هم قرار می‌دادند. برای مثال بعد از کشتار سال ۱۳۶۷ در زندان‌ها، به خانواده‌ها به طور مشروط ملاقات حضوری دادند تا آن‌ها فرزندان خود را به پذیرش شرایط آزادی از زندان وادارند. این مساله به‌خصوص از طرف خانواده‌ها، فشار مضاعفی بر زندانیان بود.

- رنج پدران و مادرائی که در روزهای ملاقات به‌جای دیدن چهره عزیزانشان، وسایل فرزندان اعدامی‌شان را دریافت کرده بودند، قابل شرح نیست. مادران و پدرانی بودند که از شنیدن خبر اعدام فرزندان‌شان دچار حمله قلبی شدند یا در اثر شوک وارده جان باختند. یا از نظر عصبی و روانی آسیب دیدند. به عنوان نمونه مادری که دختر جوانش در سال ۱۳۶۷ در جریان حد ارتداد اقدام به خودکشی کرد تا مدت‌ها، روزهای ملاقات به در زندان می‌آمد و به مادران دیگر می‌گفت دخترم گم شده. از بچه‌هایتان بپرسید آیا خبری از او ندارند؟ او مرگ فرزندش را باور نکرده بود و دچار آسیب روانی شده بود.